

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۱۰/۰۶

مراد از «عدالت»، در پذیرش روایت راوی در نزد علمای شیعه (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله بحث ما در رابطه با صحابه بود، در این رابطه عرض کردیم اختلاف اساسی ما با اهل سنت و وهابیت بر سر مسئله «عدالت صحابه» است.

پرسش:

شما گفتید که اگر تعبیر به «قُرِئَ» باشد با «أُنزِلَ» فرق می‌کند. ما اتفاقاً در مورد مبحث نزول قرآن دیروز روایتی پیدا کردیم که تعبیر «انزل» را دارد و صحیح السند هم هست. حضرت فرمودند:

«و هَكَذَا أُنزِلَ فِي كِتَابِهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

علی بن ابراهیم عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر و روایت تا اینجا صحیح السند هست و تعبیر «و هَكَذَا أُنزِلَ» آمده است. در این روایت سائل می‌پرسد:

«قُلْتُ لَهُ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

چرا به علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین می‌گویند؟

حضرت فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ سَمَاءُ وَ هَكَذَا أُنزِلَ فِي كِتَابِهِ»

الكافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱،

ص ۴۱۲، ح ۴

پاسخ:

اگر این سند صحیح هم باشد، با سیره معصومین کاملاً در تضاد است. ما روایتی نداریم که هیچکدام از ائمه طاهرین (علیهم السلام) موقع خواندن قرآن کریم به این شکل قرآن خوانده باشند!

پرسش:

حاج آقا این روایت دست آویز خوبی برای وهابیت است؛ زیرا هم روایت صحیح السند است و هم تعبیر امیرالمؤمنین در آن وارد شده است.

پاسخ:

آن‌ها هم از این موارد دارند؛ آن‌ها هر جوابی در رابطه با روایت «سیوطی» در کتاب «در المنثور» هرچه دادند، ما هم همان جواب را می‌دهیم. او در این کتاب در مورد آیه شریفه:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)

ای فرستاده ما آنچه را از ناحیه پروردگار بتو نازل شده برسان.

سوره مائده (۵): آیه ۶۷

می‌گوید:

«كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم { يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك } أن علياً

مولى المؤمنين { وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس }»

الدر المنثور فى التأويل بالمأثور، المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى، ج ٣، ص

٤١٨، باب ٦٧

این افراد چه جوابی دارند در مورد این روایت بدهند؛ ما هم همان جواب را می دهیم!

دقت کنید که اگر «هَكَذَا أَنْزَلَ» هم باشد:

اولاً؛ با سیره معصومین کاملاً در تضاد است. ما در هیچکدام از روایات نداریم که ائمه طاهرين (عليهم السلام)

قرآنی غیر از این قرآنی که جامعه می خوانند را خوانده باشند.

ثانياً؛ این قضیه باید حالت تواتر داشته باشد، زیرا بحث اعتقادی است و بحث آیات قرآن است. با خبر واحد

نمی توان یک مسئله اعتقادی به این صورت را تثبیت کرد. روایات ما در این زمینه شاید بالاتر از مستفیض باشد.

همچنین اگر به این صورت «هَكَذَا أَنْزَلَ» باشد، یعنی جبرئیل موقع آمدن به این صورت برای رسول گرامی

اسلام توضیح داده است. همان طور که روایتی بر این مبنا وجود دارد که می گوید:

«أن جبريل كان ينزل بالسنة كما ينزل بالقرآن»

موقع نزول قرآن توضیح کلام وحی برای پیغمبر اکرم به این صورت آمده است.

سبل الهدى والرشاد، نویسنده: الصالحى الشامى، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ على

محمد معوض، چاپ: الأولى، سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان، ج

٢، ص ٢٥٦، الباب التاسع فى كيفية إنزال الوحي

پرسش:

قرآنی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) دادند به چه صورت بوده است؟!

پاسخ:

ما روایات متعددی داریم مبنی بر اینکه قرآنی که دست حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بوده است، قرآن طبق نزول آیات است؛ نه طبق ترتیب آیات!

به عنوان مثال شما سوره حمد را به عنوان اولین سوره قرآن کریم می‌خوانید؛ حال آنکه سوره حمد بیست و چهارمین یا بیست و پنجمین سوره‌ای است که نازل شده است و سوره علق اولین سوره‌ای است که نازل شده است.

و یا سوره ناس سی و چندمین سوره‌ای است که نازل شده است؛ حال آنکه در آخر قرآن کریم قرار گرفته است. یا چه بسا آیات متعددی که در مکه نازل شده است، اما در سور مدنی قرار گرفته است و بالعکس!

اما آنچه در نزد حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است طبق ترتیب نزول قرآن کریم است. اولین سوره‌ای که نازل شده است در اول قرآن قرار گرفته و بعد از آن دومین سوره‌ای که نازل شده قرار گرفته و به همین ترتیب تا آخر قرآن سوره‌ها به این صورت چیده شده است.

در حقیقت تنها ترتیب سوره‌ها در این قرآن متفاوت است، البته شاید در کنار ترتیب سوره‌ها هم حضرت مواردی را به عنوان توضیحات آورده باشد که ما خبر نداریم؛ اما آنچه مسلم و قطعی است این است که قرآنی که نزد حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است بر طبق ترتیب نزول سوره‌ها است.

پرسش:

استاد اگر این‌طور باشد، چرا قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) جمع آوری کرده بود را نپذیرفتند؟

پاسخ:

در مورد اینکه چرا نپذیرفتند هزار و یک دلیل دارد. دلیل اول این است که نظر حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در جامعه آن روز حاکم نباشد.

آن‌ها خیال می‌کردند که اگر امروز قرآن را قبول کردند، فردا باید فدک را قبول کنند، روز بعد خلافت و مسائل دیگر را قبول کنند!! آن‌ها به دنبال این بودند که ترور شخصیتی بکنند تا مردم از حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) رویگردان باشند.

در کتاب «صحيح بخاری» و «صحيح مسلم» وارد شده است که وقتی حضرت زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفت، مردم به طور کلی از حضرت علی رویگردان شدند. مشخص است که این افراد به دنبال این بودند که شخصیت حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) مورد توجه قرار نگیرد!!

و یا زمانی که به ابوبکر پیشنهاد می‌کنند که بعضی از بنی هاشم را در جنگ رده به عنوان فرمانده انتخاب کن، او می‌گوید: اگر ما این افراد را به عنوان فرمانده انتخاب کنیم و آن‌ها پیروز شوند، به تبلیغ علی بن ابی طالب می‌پردازند و کارشان به حساب او نوشته می‌شود!

این مطالب نشانگر این است که این افراد تا این اندازه از حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) وحشت داشتند که حتی سعی می‌کردند یاران آن حضرت را هم به عنوان فرمانده انتخاب نکنند.

مشاهده کنید در زمان حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) حدود ۸۴ جنگ صورت گرفت که آن حضرت به غیر از جنگ تبوک فاتح تمام جنگ‌ها بودند. به تعبیر خلیفه دوم:

قال عمر بن الخطاب: "والله لولا سيف علي لما قدم عمود الاسلام."

حال مشاهده کنید که در زمان این سه خلیفه فتوحات بسیاری انجام شده است که در هیچ کدام از آنها حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نه به عنوان فرمانده و نه به عنوان رزمنده حضور ندارند.

به قول مرحوم مطهری (رضوان الله تعالی علیه) که می‌گوید: "او تلاش می‌کند که بگوید حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) شرکت نکردند تا مشروعیت خلافت آنها را تثبیت نکند!!"; مهم‌تر از این باید بدانیم که خلفا نخواستند چنین کاری کنند.

ما حتی یک مورد هم نداریم که خلفا به حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) پیشنهاد فرماندهی کنند یا اینکه از حضرت بخواهند تا در کنار آنها در جنگ شرکت کنند.

خلفا یک هزارم ارزشی که برای «خالد» در جنگ‌ها قائل بودند را برای حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) قائل نبودند.

این رابطه دو سویه بوده است؛ هم حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نمی‌خواستند با حضورشان در کارهای خلافتی که در جنگ‌ها انجام می‌شود سهیم شوند و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را هم از این کار نهی فرمودند.

البته بعضی از یاران حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با مشورت در جنگ‌ها شرکت کردند که آن جای خود دارد. از طرف دیگر خلفا هم نمی‌خواستند که حضرت در این جنگ‌ها حضور داشته باشند.

برگردیم به بحث اصلی...

عرض کردیم که غالب فقهای اهل سنت بر این عقیده هستند که عدالت همان ملکه راسخه در روح است که مانع از ارتکاب انسان به کبائر و اصرار بر صغایر می‌شود. در حقیقت نظر بزرگان اهل سنت غالباً حول این محور می‌چرخد؛ البته کم و زیاد هم دارند.

در رابطه با نظریه شیعه مرحوم «مامقانی» در کتاب «حاشیه علی رساله فی العدالة» می‌گوید:

«و ینبغی التنبیہ هنا علی أمر یتوقّف علیہ الاستدلال بالأخبار الواردة فی موارد خاصّة»

ما باید در اینجا نکته‌ای را تذکر بدهیم که استدلال به اخبار مخصوصاً در خصوص امامت، شهادت و امثال او بستگی به این دارد

«کخصوص الإمامة و خصوص الشّهادة أو نحوهما و هو أنّه لا فرق فی حقيقة العدالة المعتبرة فی الإمام و المعتبرة فی الشّاهد و المعتبرة فی القاضی و المفتی و نحو ذلك من مقامات اعتبارها بل قيل أنّه لا خلاف فی ذلك»

نهایة المقال فی تکملة غاية الآمال؛ مامقانی، ملأ عبد الله بن محمد حسن ، ص ۲۵۱

ایشان در حقیقت می‌خواهد بگوید عدالتی که در امام معتبر است، همان عدالتی است که در قاضی، مفتی و امثال او معتبر است. این مسئله، مسئله اتفافی است و هیچ اختلافی در او نیست. به بیان دیگر همان‌طور که در عدالت امام، عدالت قاضی و عدالت مفتی، ملکه را لازم می‌دانیم، در عدالت راوی هم باید همین مسئله را رعایت کنیم.

واژه «عدالت» در اصطلاح شرع

اما «عدالت» در اصطلاح شرع را مرحوم «بحرانی» در کتاب «حدائق»، قضیه را خوب حلاجی کرده است و قریب به ۱۴ صفحه در این مورد بحث کرده است. او اقوالی را نقل، رد و مناقشه کرده است و خلاصه این چهارده صفحه این است:

«ما هو المشهور بین أصحابنا المتأخرین من أنّها ملکه نفسانیة تبعث علی ملازمة التقوی والمروة»

مشهور این است که عدالت آن ملکه نفسانی است که انسان را بر ملازمت تقوا و مروت وادار می‌کند.

سپس می‌گوید: معنای تقوا اجتناب کبائر و صغائر از مکلف عاقل است. گفته شده است:

«وقیل باجتناب الكبائر کلها وعدم الاصرار علی الصغائر أو عدم کونها أغلب فلا تقدر الصغیرة النادرة»

الحدائق الناضرة، نویسنده: المحقق البحرانی، ج ۱۰، ص ۱۵، باب المطلب الثانی فی شروط وجوب

الجمعة

آقایان در مورد تفاوت میان کبیره و صغیره مباحث مفصلی دارند و همانجا هم اختلافی است. آیا مراد از کبیره

مواردی است که خداوند عالم در قرآن ذکر کرده است و صغیره مواردی است که در سنن آمده است؟!!

آیا کبیره مواردی است که خداوند عالم به صراحت وعده عذاب داده است و صغیره مواردی است که وعده عذاب

داده نشده است، بلکه تنها از طرف شارع مقدس نهی شده است؟! این موارد، بحث جداگانه‌ای دارد.

«(الثانی) - القول بأنها عبارة عن مجرد الاسلام مع عدم ظهور الفسق»

قول دوم مجرد مسلمان بودن است و اگر فسقی از فردی ظاهر نشود، کافی است.

الحدائق الناضرة، نویسنده: المحقق البحرانی، ج ۱۰، ص ۱۸، باب المطلب الثانی فی شروط وجوب

الجمعة

ایشان در ادامه روایتی از «ابن جنید اسکافی» نقل می‌کند. از «ابو عقیل» و «ابن جنید» به قدیمین تعبیر

می‌شوند؛ زیرا آن‌ها قبل از «شیخ مفید» بودند. آن‌ها در عصر غیبت صغری بودند و هر دو سابقه سنی بودن

داشتند. این دو نفر شیعه شدند و غالب فتاوی که از آن‌ها نقل می‌شود به طرف اهل سنت تمایل دارند.

خدا رحمت کند مرحوم «حاج شیخ علی پناه اشتهاردی» فتاوی «ابن جنید» و «ابن عقیل» را از کتب مختلف

جمع کرد و با عنوان «رسالتان لابن جنید و ابن ابی عقیل اسکافی» به چاپ رساند.

همچنین این مطلب در کتاب «خلاف» بیان شده است، «شیخ مفید» در کتاب «اشراف» همین مطلب را بیان کرده است و معتقد است به مجرد اینکه فردی مسلمان باشد و فسقی از او برای ما محرز نشود، برای عدالت کافی است.

مشاهده کنید در کتب روایی ما مرحوم «مامقانی» در کتاب «تنقیح المقال» اسامی حدود چهارده هزار راوی را بیان کرده است. از میان این چهارده هزار راوی، توثیق حدود ۱۲۰۰ نفر محرز شده است.

همچنین آقای «تبریزی» در کتاب «معجم الثقات» کاری انجام داده است که گمان نمی‌کنم به دو هزار نفر رسانده باشد. اگر با پریدن یک کلاغ هم عدالت یک راوی ثابت بشود، ایشان در این کتاب «معجم الثقات» در آن بخش آخر این موارد را بیان کرده است.

شما ببینید از میان چهارده هزار راوی، حدود چهار هزار نفر آن مکرر باشد؛ ده هزار راوی در کتب روایی برای ما باقی می‌ماند. از میان این ده هزار راوی حدود دو هزار نفر آن ثابت است.

از میان ده هزار نفر شاید فسق دو هزار نفر ثابت شده باشد، البته در آن حد نیست. شاید تعداد کسانی که تضعیف شدند به هزار نفر نرسد. بفرض اگر تعداد این افراد را دو هزار نفر حساب کنیم، ما هشت هزار راوی مجهول داریم که نه توثیق شدند و نه تضعیف شدند!

اگر به کتاب «المفید» که کتاب یک جلدی است مراجعه کنید، خواهید دید که نویسنده راویان را در یک ستون آورده است و حکم آن‌ها را در ستون دیگر آورده است. ببینید از میان هر سی نفر راوی حدود بیست و پنج نفر یا بیشتر آن‌ها «مجهول» است و تنها در مورد دو یا سه تن از راویان عبارت «ضعیف»، «حسن» یا «ممدوح» را به کار می‌برد.

همچنین مرحوم «مامقانی» در جلد اول از کتاب «تنقیح المقال» حدود ۶۰ صفحه جدول دارد. او حکم تمام سیزده یا چهارده هزار راوی که در این کتاب آورده است را در جلد اول آورده است. دوستان اگر به این کتاب مراجعه کنند، در جلد اول صفحه ۷ یا ۸ خواهند دید که در یک طرف صفحه اسامی و در طرف دیگر مکانث راویان است.

خواهید دید اکثر عباراتی که در مورد راویان به چشم می‌خورد، عبارت «مجهول» است و موارد نادری عبارت «ثقه»، «ضعیف» یا «حسن» می‌باشد.

اگر ما این مبنای «اصالت العدالة» را قبول کنیم و از یک راوی فسقی برای ما ثابت نشود، بر عدالت و وثاقت او حکم می‌کنیم. در این صورت حدود هشت هزار راوی که مجهول هستند، تبدیل به راویان ثقه می‌شوند!

البته دوستان دقت داشته باشند که نظراتی که در نرم افزار «دراية النور» وارد شده است، نظریه اجتهادی است. مثلاً اینها آمدند راویانی که نجاشی و دیگران تضعیف کرده اند را آوردند. مثلاً مواردی داریم که در این نرم افزار گفتند ثقه! ولی نظر ما قطعی هست که آن راوی ضعیف است. و یا به عنوان مثال آقای «خوئی» اصلاً «مشایخ الثقات» را قبول ندارد و معتقد است که این همانند اصحاب اجماع است.

این در حالی است که آقای «شبیری زنجانی» و آقازاده‌هایشان آن را قبول دارند. اگر ما «مشایخ الثقات» را قبول کنیم، حدود ۴۰۰ نفر از راویان مجهول ما تبدیل به راویان ثقه می‌شوند. اگر ما بخواهیم اصحاب اجماع را بپذیریم، حدود ۸۰۰ نفر از راویان مجهول ما به راویان ثقه تبدیل می‌شوند. بنابراین بنده به دوستان توصیه می‌کنم کتاب «المدخل فی العلم الرجال و الدراية» را مطالعه کنند.

ما در کتاب «المدخل فی العلم الرجال و الدراية» عصاره آن چیزی را که یک طلبه در بحث خارج یا بررسی سندی به مباحث رجالی نیاز دارد، ما در این کتاب آوردیم. ما سه بخش هجده جلسه‌ای مخصوص پایه‌های هشتم و نهم و دهم در این کتاب آوردیم.

در هر صورت...

مرحوم بحرانی در ادامه بیان اقوال علما در تعریف عدالت، می فرماید:

سومین قول عبارت از حُسن ظاهر است و به معنای این است که هم فسقی از او صادر نشود و هم ظاهر او یا ظاهر عبارتش بیانگر این باشد که شخص خوبی بوده است. البته حُسن ظاهر برای کسی که معاشر بوده است، روشن است.

به عنوان مثال فرد با افرادی در حوزه، منزل، مسافرت و دیگر جاها معاشرت دارد و مشاهده می‌کند که این شخص به ظاهر انسان خوبی است؛ اما این مسئله برای ما که هزار چهارصد سال یا کمتر و بیشتر از زمان حیات صحابه فاصله داریم، متفاوت است.

ما از کجا متوجه شویم که این شخص حُسن ظاهر داشته است یا نداشته است؟! ما دلیل دیگری نداریم، الا اینکه روایات معاصر آن عبارتی بگویند که دلیل بر حُسن ظاهر باشد. بنابراین کلمه حُسن ظاهر برای ما فاقد ارزش است.

در کتاب «حدائق الناضره» جلد دهم صفحه ده تا ۲۴ در این مورد بحث کرده است. همچنین مرحوم آقای «خوئی» در بحث تقلید در آنجا چهار تعریف می‌آورد و می‌گوید: "عدالت حقیقت شرعی و حقیقت متشرعه هم نیست. نه شرعاً مطلبی در تعریف عدالت آمده است و نه متشرعین مطلبی بیان کردند؛ بلکه در کتب فقهی ما هم به همان معنای لغوی است. عدالت به استقامت و عدم جور و عدم انحراف است!" بعد می‌گوید:

«و المتحصل أن العدالة ليست لها حقيقة شرعية و إنما استعملت في الكتاب و الاخبار بمعناها اللغوية»

أعني الاستقامة و عدم الاعوجاج و الانحراف و غاية الأمر أن موارد استعمالها مختلفة»

فقه استدلالی و تاریخ فقه، نویسنده: خوئی، سید ابو القاسم موسوی، ص ۲۵۵، باب تعریف العدالة

غایت الامر این است که موارد استعمال آن مختلف است. استعمال آن در امام جماعت موضوعیت دارد؛ اگر چنانچه شما پشت سر امامی نماز خواندید و بعد از پنج سال متوجه شدید که این شخص عادل نبوده است، باید پنج سال نماز را اعاده بفرمایید.

در رابطه با راوی، قضیه به این صورت نیست. راوی در حقیقت جنبه طریقت دارد و موضوعیت ندارد. ما باید از قرائن و شواهد و چیدن روایات کنار هم متوجه شویم که این روایت از معصوم صادر شده است یا نه!

آنچه در علم رجال مطلوب ما هست این است که باید با شرح حال راویان به اینجا برسیم، این است که این روایت از معصوم صادر شده است یا از معصوم صادر نشده است و ما به دنبال این هستیم.

حالا ما یک مرتبه از طریق وثاقت روایات به این هدف می‌رسیم، یک مرتبه از طریق چند سند ضعیف به اینجا می‌رسیم، یک مرتبه از طریق تواتر به اینجا می‌رسیم و یک مرتبه هم با قرائن به اینجا می‌رسیم.

گاهی هم از فتوای مراجع بزرگوار (شهرت فتوائی) به اینجا می‌رسیم، زمانی با شهرت روایی به اینجا می‌رسیم. این‌طور نیست که عدالت راوی موضوعیت داشته باشد که به مجرد نفی عدالت راوی صحت روایت هم منتفی بشود؛ این نیست!

ایشان همچنین در ادامه می‌گویند: عدالت استقامت در جاده شرع است، به داعی خوف از خدا یا به داعی رجاء ثواب الهی!

بسیاری افراد روحیه ترس از خدا ندارند؛ اما زمانی که احساس می‌کنند خداوند در بهشت حوریان قصور و طیور دارد، به عشق وصال به حوریان حاضر است هیچ گناهی را مرتکب نشود.

ما در روایت داریم هر مؤمنی که وارد بهشت می‌شود، خداوند عالم هشتصد حوری باکره و چهار هزار حوری غیر باکره به او می‌دهد. ما نمی‌دانیم مفهوم صدور این روایت چیست!! مرحوم آقای «قرنی گلیپاگانی» در کتاب «اصرار معراج» به تفسیر این مطالب پرداخته است.

البته در روایت صحیح داریم که در قیامت هم بهترین لذت بهشتیان از میان همه نعمت‌ها بعد از ذکر الهی، عیش و نوش با حوریان است.

در هر صورت انگیزه‌ها متفاوت است. اگر از این شخص بپرسیم، می‌گوید که من از جهنم می‌ترسم. حال خدا من را به بهشت ببرد یا نبرد بحث دیگری است، اما من طاقت جهنم را ندارم. در این حال شخص دیگری می‌گوید: ترس من کار جهنم نیست؛

«فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كِرَامَتِكَ»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۶۷،

ص ۱۹۶، ح ۲

یا روایت دیگری که می‌گوید:

«مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَيَّ جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»

نهج الحق و كشف الصدق، نویسنده: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ص ۲۴۷، باب القسم الثانی

من فضائله البدنية

لذا انگیزه‌ها متفاوت است؛ انگیزه‌ها از لفظ افراد بیرون می‌آید و از باطن افراد خبر نداریم. ما از ظاهر افراد پی به انگیزه‌هایشان می‌بریم.

بنابراین آقای «خوئی» می‌فرماید: آنچه برای ما محرز است، استقامت در مسیر شرع است. یعنی گناه و معصیتی از او سر نزنند!

البته اگر محرز شود که عمل کسی از روی ریا است، نه تنها عدالت او ثابت نمی‌شود؛ بلکه فسق او هم ثابت خواهد شد. ریا از گناهان کبیره است!

توجه کنید عدم استقامت کافر از انکار حقی که فطری است، ثابت است. همچنین عدم استقامت منافق از دو رویی او ثابت خواهد شد. زمانی که ما کافر می‌گوییم، کفر به معنای فسق است.

مرحوم «صاحب جواهر» می‌گوید: ما نمی‌توانیم روایت «فتحی‌ها» و «واقفی‌ها» را بپذیریم، زیرا این افراد منکر امام بودند و هیچ فسقی بالاتر از انکار امامت نیست. ولو این شخص در مذهب خود عادل باشد، از دیدگاه ما عادل نیست؛ زیرا اعظم الفسق را داراست.

عزیزان دقت کنید ما در روایت نیازمند عدالت در گفتار هستیم. اگر کسی مرتکب انواع گناهان کبیره می‌شود، اما یقین پیدا کنیم که دروغ نمی‌گوید روایات او برای ما معتبر است و ما به روایات او عمل می‌کنیم.

ثمره طریقت داشتن شخص در اینجا ظاهر می‌شود. اگر شخص طریقت داشت، عدالت در سایر جوارح برای ما لازم نیست.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

حذف از ابتدا تا دقیقه ۰۱:۲۹